



Ilam University



Iranian Association
of Constitutional Law

The Archae of Sovereignty in the Afghan and Iran Constitution Law

Mehdi Sahabannia Mansour¹

1. Assist prof. of Public Law Dep., Faculty of Law, Islamic Azad University, Central Branch, Tehran, Iran. E-mail: mehdi.shabannia@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received 28 January 2024

Received in revised form 24 February 2024

Accepted 13 March 2024

Available online 26 March 2024

Keywords:

Archea,
Afghanistan's constitution,
sovereignty,
Iran's constitution

Article 4 of the Constitution approved in 2003 of the Muslim country of Afghanistan considers the national sovereignty to belong to the nation, while in the Iranian Constitution Article 56, the absolute sovereignty over the world and human beings belongs to God. Also, based on some Qur'anic documents such as verse 57 of Surah An'am and verse 40 of Surah Yusuf, which says "An al-Hikam illa Allah", the absolute sovereignty belongs only to God. On the other hand, based on the assumption of divine sovereignty in the Afghan constitution with the help of other articles, there is no executive guarantee for this issue. According to the philosophy of law in the West, the arche of the sovereignty in Afghanistan is the people, or based on the mustache, the Iranian constitution, the verses of the Quran and with the help of the other articles of the Afghan constitution, it can be said that the arche of the sovereignty is the Almighty God, and if this is what the constitutional legislators meant, why There is no executive guarantee like what is provided in the second principle of the amendment to the constitutional law and its predecessors in Iran in the Afghan constitution? This research has answered this fundamental question about the origin of sovereignty in Afghanistan's constitution with descriptive and analytical research methods and with the help of library tools. Finally, it can be said that sovereignty in Iran is divine and according to the various principles of the constitution, it is from God, but the origin of sovereignty in the Afghan constitution cannot be called divine.

Cite this article: Sahabannia Mansour, Mehdi. (2024). The Archae of Sovereignty in the Afghan and Iran Constitution Law.

Comparative Studies on Islamic Countries Law, 2 (1), 19- 31. <http://doi.org/10.22034/LCS.2024.2021217.1034>



© The Author(s).

Publisher: Ilam University.

DOI: <http://doi.org/10.22034/LCS.2024.2021217.1034>



Ilam University



Iranian Association
of Constitutional Law

آر خه حاکمیت در قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ افغانستان و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

مهدی شعبان نیا منصور^۱

۱. استادیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. رایانامه: mehdi.shabannia@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

ماده چهارم قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ کشور مسلمان افغانستان حاکمیت ملی را متعلق به ملت می‌داند و این در حالی است که در قانون اساسی ایران در اصل ۵۶ حاکمیت مطلق بر جهان و انسان را از آن خدا می‌داند. همچنین، بر اساس برخی مستندات قرآنی مانند آیه ۵۷ سوره انعام و آیه ۴۰ سوره یوسف که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ﴾، حاکمیت مطلق را صرفاً از آن خدا می‌داند. از دیگر روی، بر فرض ثبوت حاکمیت الهی در قانون اساسی افغانستان با مدد دیگر مواد، ضمانت اجرایی برای این موضوع در نظر گرفته نشده است. آیا وفق فلسفه حقوق در غرب، آر خه حاکمیت در افغانستان مردم‌اند و یا بر سبیل، قانون اساسی ایران، آیات قرآن و با کمک بقیه مواد قانون اساسی افغانستان می‌توان گفت که آر خه حاکمیت خداوند متعال است و اگر منظور قانون‌گذاران اساسی این گونه بوده است، چرا هیچ ضمانت اجرایی مانند آنچه در اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه و اسلاف آن در ایران آمده در قانون اساسی افغانستان پیش‌بینی نشده است؟ این پژوهش با روش تحقیق توصیفی و تحلیلی و با کمک ابزار کتابخانه‌ای به این پرسش بنیادین در مورد منشأ حاکمیت در قانون اساسی افغانستان پاسخ داده است. در نهایت می‌توان گفت که حاکمیت در ایران الهی بوده و به استناد اصول مختلف قانون اساسی از آن خداوند است، لکن نمی‌توان منشأ حاکمیت در قانون اساسی افغانستان را الهی نامید.

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۳

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۱/۰۷

کلیدواژه‌ها:

آر خه،

قانون اساسی افغانستان،

حاکمیت،

قانون اساسی ایران

استناد: شعبان نیا منصور، منصور (۱۴۰۳). آر خه حاکمیت در قانون اساسی مصوب ۱۳۸۲ افغانستان و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. *مطالعات*

تطبیقی حقوق کشورهای اسلامی، ۲ (۱)، ۳۱-۱۹.

<http://doi.org/10.22034/LCS.2024.2021217.1034>

© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه ایلام.



مقدمه

برای «حاکمیت» تعاریف متنوعی بیان شده است، لکن به اختصار می‌توان گفت که حاکمیت، اقتدار عالی و والا است و به مفهوم قدرت برتر فرماندهی و یا امکان اعمال اراده‌ای مافوق اراده‌های دیگر موجود بوده است. به دیگر سخن، حاکمیت از آن اوست که در قلمرو مشخص و معینی، از بالاترین سطح اقتدار و برتری برخوردار باشد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری و یا مقابله نماید، وجود نداشته باشد. برای حاکمیت، تقسیم‌بندی‌هایی وجود دارد؛ اما به اعتبار منشأ و آرچه آن، به سه نوع تقسیم می‌گردد:

الف. حاکمیت فردی: بدین معنی که هر کس که زور و توانش بیشتر بوده و قدرت قانون‌گذاری و نیز اجرای قانون داشته باشد، به تنهایی و به انفراد همه‌چیز را در اختیار خویش می‌گیرد؛

ب. حاکمیت مردمی: در این قسم از حاکمیت، قدرت به آحاد ملت تعلق دارد و هرگونه که ایشان بخواهند، قدرت را در میان خویش توزیع و اعمال و جابه‌جا می‌کنند؛

ج. حاکمیت الهی: در این نوع از حاکمیت، منشأ اصلی اقتدار در جامعه، اذن الهی بوده و اعمال هر نوع حاکمیتی بدون اذن الهی، نامشروع تلقی می‌گردد.

آرچه اصطلاحی فلسفی در یونان باستان به مفهوم منشأ، اصل، آغاز و مبدأ است. این کلمه در ابتدا بر ماده نخستین بدون صورت (هیولا) دلالت داشته است که عالم از آن شکل یافت. لکن موضوعات مربوط به اصل و منشأ، سؤالاتی درباره بنیان و اساس پیش آورد که به طرح پرسش‌هایی در باب اصول و مبادی منجر گردید و به مناقشه‌هایی در زمینه علت هستی و معرفت انجامید. بنائاً کلمه آرچه باید به تمام این معانی دلالت نماید. در علم سیاست و حقوق عمومی، مفاهیم دیگری مانند حاکمیت، روش حکمرانی، قلمرو یا اقتدار سیاسی از آن برداشت می‌شود و در مباحث فلسفی، مفهوم آن به تدریج از هیولا و یا همین ماده نخستین به اصل یا مبدأ معرفت، اساس هستی، علت حرکت و منشأ عمل تغییر یافت.

اینکه آرچه حاکمیت چیست؟ همیشه مورد مناقشه و مباحثه بوده است. این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که پاسخ به آن می‌تواند، مبنای تمام امور و تصمیمات و قانون‌گذاری‌های آینده در یک حوزه جغرافیایی باشد؛ چراکه منشأ حاکمیت الهی و مردمی تفاوت‌های چشمگیری دارند. در غرب پسا رنسانس اصولاً حاکمیت مردمی مطرح است و گاهی بر اثر اندیشه‌های امانسیمی به افراط هم کشیده شده است، لکن در اندیشه‌های اسلامی وفق آیات شریف قرآن کریم حاکمیت الهی مطرح است. سؤال اصلی این پژوهش این است که در ایران و افغانستان منشأ حاکمیت الهی است و یا مردمی؟ و سؤال مهم دیگر این است که چرا در قانون اساسی افغانستان با وجود اندیشه‌های اسلامی، حاکمیت از آن مردم پنداشته شده است؟

عده‌ای از اندیشمندان حقوق اساسی حتی مطرح کردن اینکه ممکن است، متن قانون اساسی افغانستان بر مبنای حاکمیت مردمی مقبول فلسفه حقوق در غرب بنا شده باشد، را قبیح می‌پندارند و این فکر امکان اندیشه‌ورزی را سخت می‌نماید و نگارنده با هدف شفاف‌سازی و تحلیل منشأ حاکمیت در قانون اساسی افغانستان با تطبیق آن با قانون اساسی ایران دست به این پژوهش زده است. در حقوق اساسی واژگانی وجود دارند که فهم آن‌ها می‌تواند، بسیاری از مباحث بعدی را روشن‌تر نماید. با توجه ابهامات احتمالی موجود، نخست شایسته آن است که به ترتیب، سه واژه مهم و مرتبط دولت و حکومت و حاکمیت مورد واکاوی قرار گیرد تا بتوان به مفهوم و کاربرد واقعی حاکمیت دست یافت.

دولت مهم‌ترین و پایه‌ای‌ترین مفهوم در این باره است و در واقع تمامی شاخه‌ها و بخش‌های علم سیاست، با این پدیده سروکار دارند. دولت والاترین مظهر ارتباط فی‌مابین حاکمیت و قدرت بوده که در تمام جوامع موجود است و در مفهومی گسترده‌تر و مبسوط از سازمان‌های اجرایی و قانون‌گذاری حکومت به کار برده می‌شود، اقتدار دولت در یک کشور، بی‌نظیر و خاص و منحصر به فرد است و تقسیم حاکمیت به مفهوم تقسیم دولت معنا می‌گردد (عبدالرحمن و علی پور، ۱۳۹۶: ۱۰۵) و قدرت، منبع اصلی مورد استفاده دولت‌ها است. اساسی‌ترین وجه حاکمیت دولت‌ها، وضع و اجرای قوانین در جامعه بوده و دولت‌ها در هر جامعه‌ای سمبل مصلحت عمومی‌اند و دارای کار ویژه‌های گوناگونی مانند حفظ و پایداری نظم و امنیت، حراست و حفاظت از حقوق طبیعی اشخاص جامعه، ایجاد و حفظ همبستگی اجتماعی و تأمین رفاه و آسایش است (شریعت، ۱۳۹۸: ۱۱۹).

حکومت هم به معنای حکم راندن است و هم به مجموعه سازمان‌های مجری حکم‌ها گفته می‌شود. به همین دلیل حکومت در مقابل مفهوم انتزاعی دولت، مفهومی عینی‌تری دارد. وضع قانون و اجرای آن‌ها کار ویژه حکومت‌ها است، همچنین حکومت و نهادهای حکومتی جدید، غیر از این کار ویژه‌های بنیادین، به منظور تأمین نظم، امنیت و عدالت قضایی، تکالیفی در زمینه توسعه و تأمین رفاه اجتماعی نیز بر عهده دارند. در واقع، حکومت مجموعه‌ای است که تحت لوای آن، یک اجتماع و یک کشور مدیریت می‌شود. حکومت چیزی است که به کمک آن سیاست‌های دولت، اعمال می‌شوند و گرچه این مجموعه به خودی خود، سیاست‌گذاری راهبردهای آینده کشور را معین می‌نماید. این نهاد و سازمان عموماً از سه قوه شامل مجریه و مقننه و قضاییه تشکیل می‌گردد (موسویان، ۱۳۹۷: ۴۲).

بودجه‌گذاری و انجام هزینه‌های عمومی، تأمین درآمدها از منابع گوناگون و انجام خدمات عام‌الشمول و عام‌المنفعه، جزء وظایف و تکالیف حکومت‌ها در جامعه‌ای است. تقسیم کار و وظایف میان سازمان‌های حکومتی، وابسته به سازماندهی حکومت است و دستگاه‌های اداری زیرمجموعه حکومت محسوب می‌گردند. حکومت ممکن است، اقتدارگرا و یا استبدادی باشد و یا به شیوه‌ای قانونمند و مشروط اداره گردد. در این مفهوم، شیوه تعامل و ارتباط قدرت و نوع رابطه درون‌سازمانی نهادهای حکومتی و گروه‌های اجتماعی مدنظر بوده و حکومت در اینجا، رژیم سیاسی نامیده می‌شود (توانا و آذرکمند، ۱۳۹۴: ۵۳).

در کتاب ثروت ملل، آدام اسمیت از وظایف و نقش‌های دولت‌ها نام می‌برد که شامل ایجاد و حفظ نظم و امنیت، استقرار عدالت و منفعت اجتماعی می‌شود. بعدها همین نظریه موجب شکل‌گیری دولت رفاه در چارچوب امروزی گردید که وظایف و تکالیف بیشتری را در جهت تأمین و حفظ آزادی و آسایش، توسعه و امنیت، مالکیت خصوصی و ارتقای سطح رفاه اجتماعی مردم گردید (نیلپور و همکاران، ۱۳۹۹: ۴۹).

حاکمیت در اندیشه حقوقی و سیاسی سنتی، والاترین اقتدار دولت است که شاید در یک فرد مانند پادشاه مطلقه و یا در مجمعی از افراد مانند پارلمان متجلی گردد. در این نظریه، شخص واجد حاکمیت، بالاتر و برتر از قانون بوده و هم اوست که منشأ قانون و فارغ از هر محدودیت قانونی دانسته می‌شود، پارلمان هم در دولت مدرن، به همین مفهوم، خودش منشأ و آرخه قانون محسوب می‌گردد. بنائاً حاکم شخص یا سازمانی است که والاتر از حکم وی حکمی نبوده و قانون، حکم و فرمان شخص یا نهاد حاکمیت است. زین روی، در دموکراسی، حاکمیت از آن قانون است.

بعضی از طرفداران دموکراسی آرمانی، در باب تفسیر حاکمیت اعتقاد دارند. در این تعبیر، نباید حاکمیت حقوقی و حاکمیت سیاسی با یکدیگر اشتباه گردند. پارلمان‌ها واجد حاکمیت حقوقی‌اند، لکن حاکمیت سیاسی که بر شیوه اعمال و اجرای حاکمیت حقوقی نظارت می‌کند، از آن مردم بوده و در واقع حاکمیت درید مردم است. چنین تحلیل‌هایی به جهت جلوگیری از مطلقه شدن حاکمیت حقوقی عنوان گردیده است. حاکمیت حقوقی پارلمان لزوماً مطلقه نمی‌گردد، بلکه امروزه در قوانین اساسی، با توجه به تفکیک و نظارت قوای حاکمه، به هیچ کدام از قوا، حاکمیت حقوقی مطلق‌العنان داده نشده و حاکمیت خود تقسیم و تفکیک گشته و با این وصف، حاکمیت ذیل قانون اساسی قرار گرفته است. در بُعد بین‌المللی هم منظور از حاکمیت، آزادی سیاسی و حقوقی هر دولت، مستقل از مداخله و کنترل خارجی است. دولت فارغ از آنکه حاکمیت داخلی آن به جهت تفکیک قوا و قانون اساسی تقسیم شده یا خیر، یک شخصیت حقوقی یکپارچه، واحد و واجد حاکمیت است.

قانون اساسی افغانستان با ۱۶۲ ماده، در سال ۱۳۸۲ به تصویب رسید و با احتساب مقدمه آن، مجموعاً ۶ مرتبه، واژه حاکمیت در آن آمده است. گرچه در مواد مختلف مانند ماده دوم آمده است که «دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است» و در ماده سوم آورده است: «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند، مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.» اما، در ماده چهارم حاکمیت را از آن خداوند نمی‌داند و واژه حاکمیت را با پسوند ملی آورده و آن را متعلق به مردم می‌داند. در قانون اساسی ایران که شامل ۱۷۲ اصل است، تکلیف مشخص است و صراحتاً حاکمیت مطلق را از آن خدا می‌داند. این پژوهش با واکاوی قانون اساسی افغانستان و ایران، در پی یافتن آرچه حاکمیت در اندیشه قانون‌گذاران این دو کشور است.

آرخه

اکثر فیلسوفان یونانی این‌گونه می‌گویند که آرچه اصل و ذات و جبل تمام چیزها است و همه چیز از آن شکل گرفته و النهایه همه چیز ماده به آن باز می‌گردد و به آن مبدل می‌گردد. این فلاسفه در طبیعت، ذات و تعداد چنین مبدائی با یکدیگر توافق ندارند. لکن به اجماع، بر اصل آرچه اتفاق نظر دارند. فی الواقع سرآغاز فلسفه یونان پاسخ به این پرسش است و فلاسفه نخستین یونانی همگی در پی آرچه می‌باشند. تالس که وی را آغازگر فلسفه یونان می‌نامند، آرچه را آب می‌داند، آناکسیمندر آرچه را آپایرون (نامحدود) تصور می‌کند و آناکسیمنس آرچه را هوا می‌پندارد.

هراکلیتوس نیز آرچه را در تضاد ظاهری و باطنی اشیا و شدن و هستی آن‌ها جستجو می‌نماید. افلاطون مثال‌ها (مثل) را آرچه می‌داند و ارسطو علل اربعه را در این باره مطرح می‌نماید (اکوان، ۱۳۹۷: ۲۲). در عهد باستان یعنی سده‌های هجدهم تا شانزدهم قبل از میلاد، آرچه که گاهی آن را آرخای می‌نامند به معنای سرمنشأ و منبع و یا ریشه هر چیزی است که وجود دارد. با آنچه گفته شد، به زعم نگارنده، کاویدن مفهوم و منشأ واقعی یا همان آرچه حاکمیت در ایران و خصوصاً در کشور افغانستان، با توجه به صراحت ماده چهارم قانون اساسی بسیار مهم و البته حیاتی محسوب می‌گردد.

انواع حاکمیت

حاکمیت به معنای اراده برتر و والاتر نسبت به تمامی اراده‌های جزئی و کوچک‌تر در یک عرصه سرزمینی و در فضای حاکمیت خارجی آن است که دیگر دول آن را به رسمیت بشناسند. در یک نوعی تقسیم‌بندی، حاکمیت به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم می‌شود. حاکمیت داخلی آن است که در رابطه فی‌مابین دول متظاهر می‌شود و مستلزم نفی تمام انحاء وابستگی و یا تبعیت در برابر دول خارجی است. دولت نیز که خود مظهر حاکمیت داخلی و خارجی است، قدرت برتر را اجرا و اعمال می‌نماید. حاکمیت دارای شش ویژگی و خصوصیت است که شامل جامع بودن، مطلق بودن، همیشگی بودن، جدایی‌ناپذیر بودن، انحصاری بودن و غیرقابل تقسیم بودن است (بروجردی، ۱۳۹۸: ۱۳۰). درواقع حاکمیت، قدرت طراز اول راهبری و فرماندهی بوده که منحصرأ در عرصه داخل به قانون‌گذاری، قضاوت و اجرا می‌پردازد و در عرصه بین‌الملل دارای استقلال از اغیار و بیگانگان است.

حاکمیت در تصور خود عموماً در دو نظریه و دکترین کلی متجلی شده است: حاکمیت الهی که همانا اراده پروردگار متعال را مبنا و آرخه حاکمیت و مشروعیت قدرت می‌شمرد و دیگری حاکمیت ملی که اراده و خواست ابناء ملت و مردم را منشأ حاکمیت و حقانیت قدرت می‌داند (سلیمی، ۱۳۹۴: ۱۲۴).

در تقسیم‌بندی دیگر آرخه و جوهره حاکمیت به سه بخش تقسیم می‌گردد:

اول، نظریه حاکمیت الهی؛ در این نظریه قدرت حاکمیت، ناشی از اراده خدا است و حاکمان، دستورات یزدان را به اجرا در می‌آورند.

دوم، نظریه حاکمیت فردی؛ در این نظریه اقتدار سیاسی به فردی تعلق داشته که با علل موروثی و شخصی، استطاعت و لیاقت اعمال قدرت را داراست. این فرمانروای مطلق، همه اقتدار خویش را از خداوند می‌داند و همه تصمیمات به اراده و تصمیم او بستگی دارد.

سوم نظریه حاکمیت مردم؛ در این نظریه هر یک از افراد ملت به مساوات و بلاواسطه، در تعیین سرنوشت خود نقش اساسی ایفا می‌نمایند. (هاشمی، ۱۳۷۴: ۲۳).

با توجه به‌ظاهر ماده ۴ قانون اساسی افغانستان به نظر می‌رسد که قانون‌گذاران اساسی به نوع سوم توجه داشته‌اند و با امعان نظر به اصل ۵۶ قانون اساسی ایران، قانون‌گذاران اساسی معطوف به نظریه اول یعنی حاکمیت الهی بوده‌اند.

الف. حاکمیت در قرآن کریم

در قرآن کریم به‌صورت شفاف و صریح به حاکمیت اشاره نموده است که ذیلاً به برخی از آیات مربوطه تأکید خواهد شد:

خداوند در سوره مبارکه انعام آیه ۵۷ می‌فرماید:

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِندِي مَا تَسْتَعِجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ یعنی خداوند حاکم مطلق هستی است و هم اوست که حق را بیان می‌نماید و او بهترین جدا کننده حقو باطل است. همچنین در سوره مبارکه یوسف در آیه ۴۰ می‌فرماید: مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ... حکم تنها از آن خداست، فرمان داده که غیر از او را نپرستید.

در جایی دیگر در آیه ۶۷ سوره مبارکه یوسف می‌فرماید:

وَقَالَ يَا بَنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَكُمُ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ... «... حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده‌ام؛ و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.»

و باز هم در آیه ۴۱ سوره مبارکه رعد می‌فرماید:
 أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ... «... و خداوند حکومت می‌کند و هیچ کس را یارای جلوگیری یا رد احکام او نیست.»

همچنین در سوره مبارکه اسراء در آیه ۱۱۱ می‌فرماید: وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا؛ «و بگو: ستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت دارد...» آیاتی از این دست و با همین صراحت در قرآن مجید کم نیستند و در اینجا صرفاً به برخی از آن‌ها اشاره گردید و همچنان که دریافته می‌شود، این نوع نگاه در اصول قانون اساسی ایران به‌درستی لحاظ گردیده و در قانون اساسی افغانستان به غیر از ماده چهار که مورد بحث این مقاله است، در بقیه مواد می‌توان به همین نقطه نزدیک شد که همچنان چرایی اینکه حاکمیت ملی از آن مردم است، مندرج در قانون اساسی افغانستان پابرجا است.

ب. حاکمیت در غرب

با توجه به اندیشه‌های انسان‌گرایی و فردگرایی در غرب، حاکمیت مردمی در یک نظام دموکراتیک آن هم با شناسایی فرد و شخص به‌عنوان غایت و نهایت متجلی می‌شود. در این فکر، فرد هویت و شخصیتی مستقل از دولت و جامعه دارد و می‌تواند، تعریف خویش را از ارتباط بین انسان و جهان هستی ارائه کند. بر همین مبنا، حاکمیت مردم با مفهوم قرارداد اجتماعی و نمایندگی دولت تنیده است و مردم در لوای یک قرارداد اجتماعی به تأسیس مبانی و اصول قانون اساسی اقدام می‌کنند و در ادامه آن مشروعیت قوانین و حکومت را ناشی از اراده و رضایت خویش می‌دانند. بدین شکل، اصلی‌ترین کار ویژه دولت همانا این است که به نمایندگی منشعب از مردم پایبند بوده و همواره حقوق و آزادی‌های ملت را تضمین نمایند (دبیرنیا و اسدآبادی، ۱۳۹۵: ۳۷). در این اندیشه و تعریف فردگرایانه، یک نظام سیاسی صرفاً زمانی از مشروعیت برخوردار است که انسان بماهو انسان را به‌عنوان یک نهایت و غایت شناسایی نماید.

برای نمونه، می‌توان به اندیشه‌های توماس هابز و جان لاک اشاره نمود. هابز و لاک هم از دیدگاه فلسفی و هم از دیدگاه اندیشه سیاسی شباهت بسیاری به هم دارند. هر دو تجربه‌گرا و از اصحاب قرارداد اجتماعی محسوب می‌شوند. اگرچه این دو در یک برهه تاریخی می‌زیسته‌اند و گرچه با شیوه واحد به تحلیل نظام سیاسی بر اساس نظریه قرارداد اجتماعی پرداخته‌اند، لکن نظام سیاسی پیشنهادی آن‌ها تفاوت زیادی دارد. دولت توماس هابز، حکومتی اقتدارگرا است، لکن نظام سیاسی جان لاک، حکومتی مردمی با سوبیه‌های دموکراتیک است (کمالی و زمانی راد، ۱۳۹۵: ۱۳۷).

مبحث تکثر و کثرت در بخش‌های فلسفی و سیاسی و شناسایی شود، قدرت سیاسی از یک فرآیند دموکراتیک تولید و توزیع شود، حاکمیت مردم یک اصل محسوب شود. حقوق و آزادی‌ها به مساوات توزیع شود، سازوکار نمایندگی در شکل، ماهیت، اصول و مبانی استقرار یابد و حکومت به‌موازات تضمین حقوق بنیادین ملت قدم بردارد.

در دنیای امروز در غرب، دموکراسی ذیل مفاهیم همچون حاکمیت مردمی، حکومت نمایندگان مردم و یا حکومت بر اساس مشارکت مردمی قرار دارد و نظام‌های دموکراتیک باید این پتانسیل را داشته باشند که بتوان آن‌ها را با مشارکت بیشتر مردم، گسترش و توسعه داد و اینکه دموکراسی بر اساس قوت و پایداری انتخابات آزاد، تفکیک قوا و حاکمیت قانون سنجش می‌شود (کریمی مله و حبیبی، ۱۳۹۵: ۵۳). دموکراسی در معنای مدرن خود، راهی است، جهت اداره یک نظام سیاسی که این نظام بر پایه رأی مردم بنا شده است و هیچ اکثریتی در هیچ شرایطی نمی‌تواند، محدودیت و مانعی در حقوق بنیادین و اساسی پذیرفته شده، ایجاد نماید. در واقع دموکراسی، مردم‌سالاری خردمندانه‌ای است که ساختارهای سیاسی در راستای خودمختاری و کرامت ذاتی اشخاص جامعه ترسیم می‌کند. تضمین و شناسایی حقوق اساسی بشر به‌عنوان کلیدی‌ترین تفاوت نظام دموکراتیک مبتنی بر حقوق بنیادین با نظام‌های دموکراتیک دیگر است. بنائاً مشارکت سیاسی، انعکاسی از تضمین و حمایت از اصل برابری اشخاص در تصمیم‌گیری و عقلانیت همگانی است و تمام آنچه گفته شد، منجر به استقرار واقعی حاکمیت مردم می‌گردد (خسروی، ۱۳۹۷: ۱۶۷).

برخی از خصوصیات حاکمیت مردم در نظام دموکراتیک به شرح ذیل است:

قانون اساسی مردم‌سالارانه

افکار عمومی در یک نظام دموکراتیک، قانون اساسی مدون را عامل تضمین‌کننده حقوق و آزادی‌ها و وسیله‌ای جهت ایجاد محدودیت برای قدرت قلمداد می‌کند. در نظام دموکراتیک مردم‌سالار، قانون اساسی باید از ذیل به صدر تفسیر شود و چون نظام منشعب از مردم بوده و علی‌الاصول قانون اساسی از آن مردم است و نه از فرمانروا و حاکم. در تبیین و تشریح قانون اساسی دموکراتیک، سه اصل برای سنجش و ارزیابی، وجود دارد: اول، اصل حاکمیت مردم، دوم، اصل حاکمیت قانون و سوم، اصل لازم‌الرعایه بودن حقوق و آزادی‌های مردم (رهبر و مقدمی، ۱۳۹۰: ۲۰۵).

شناسایی و تضمین حق مشارکت همگانی

این موضوع به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین عنصر توسعه سیاسی در هر نظام دموکراتیک مبدل شده است و مشروعیت تمامی نظام‌های سیاسی تا حد زیادی منوط به ایجاد نهادهای سیاسی مشارکتی است. این مشارکت به معنای درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی است. مشارکت مدنی و خودگردانی برخاسته از خاستگاه لیبرالیستی است و یعنی مردم تنها قسمتی از حاکمیت را به دولت تفویض نموده‌اند. بر اساس این تفسیر، جامعه به دو بخش دولتی (قلمرو حاکمیت دولت) و مدنی (حوزه حاکمیت مستقیم مردم) تقسیم می‌شود (رحمت‌اللهی، آقا محمد آقایی، ۱۳۹۲: ۶۸).

انتخابات عادلانه و آزاد

مشارکت‌های مردم در انتخابات، نقطه اوج در نظام‌های دموکراتیک است. به‌نحوی که امروزه این موضوع به انحاء مختلف در قوانین اساسی کشورها به تصویب رسیده است و از اصول اساسی و اولیه جمهوری‌ها به شمار می‌آید.

آزادی و برابری و کثرت‌گرایی

عملکرد مطلوب و صحیح دموکراسی، یعنی دفاع از آزادی، برابری و نیز کثرت‌گرایی است. با ترجیح آزادی‌های فردی بر دیگر آزادی‌ها، مگر اینکه دلیل قانع‌کننده و قاطعی به وجود آید که بتوان توجیه‌کننده محدودیت آزادی‌ها دانسته شود که خود باید توسط دادگاه‌ها بررسی گردد. بر همین اساس، مفهوم آزادی، غایت دموکراسی که همانا اصل برابری است را مقید و مشروط می‌نماید (بیدهندی و نوروزی، ۱۳۸۸: ۴۹).

نظارت و پاسخگویی

یکی دیگر از عوامل اصلی در پیاده‌سازی دموکراسی، نظارت مردمی بوده که به‌عنوان معیار سنجش نظام‌های دموکراتیک از ساختارهای غیردموکراتیک به شمار می‌رود. نکته قابل توجه این است که منشأ نظارت مردمی، اندیشه آزادی فردی است. باوری که در نظام اندیشه‌ای و عملی مردم‌سالاری، یک ارزش ذاتی و جلی محسوب می‌گردد. از این رو، دموکراسی بدین معنا است که مردم از طریق نظام نمایندگی بر سرنوشت خویش حاکم شوند.

حکومت اکثریت و رعایت حقوق اقلیت

در نظام دموکراتیک راستین، اکثریت واقعی حکمرانی می‌کنند. لکن به شرطی این حکومت راستین و درست است که حقوق اقلیت را پایمال ننماید (دیرنیا و اسدآبادی، ۱۳۹۵: ۴۳). حقوق کلیسایی^۱ و مسیحیت، حاکمیت را ماوراء طبیعی می‌داند و معتقدند که حاکمیت از نیروهای آسمانی ناشی می‌گردد. منشأ حاکمیت دو دیدگاه متضاد است که از گذشته تاکنون شکل گرفته است. برخی مأخذ نظریه مسیحی را حقوق الهی شاهان می‌دانند. در مقابل این دیدگاه، برخی دیگر حاکم را نماینده مستقیم خدا می‌دانند. به تعبیر سن پل، قدرتی وجود ندارد که ناشی از خدا نباشد؛ اما اکنون دیدگاه‌های جدیدی شکل گرفت که هرگونه وابستگی مذهب و سیاسی را نفی می‌نماید و معتقد است، منشأ قدرت برتر دولت اراده مردم است و اصالتاً حاکمیت از آن مردم بوده و دولت نه نماینده خدا که نماینده مردم است و تنها به نمایندگی از مردم حاکمیت را اعمال می‌کند (ویژه، ۱۳۹۵: ۲۸). آنچه گفته شد با آرچه مندرج در قانون اساسی افغانستان که حاکمیت مردمی را مطمح نظر قرار داده است، تناسب کامل برقرار است و اینکه در دیگر مواد قانون اساسی این کشور سخن از اسلام نموده است، خدشه‌ای به منشأ حاکمیت مردمی وارد نمی‌نماید.

کشف آرچه حاکمیت در قانون اساسی افغانستان

در یک تقسیم‌بندی می‌توان آرچه حاکمیت در قانون اساسی ۱۳۸۲ افغانستان را می‌توان در دو بخش قرارداد. نخست، متن صریح ماده ۴ است که حاکمیت مردمی را در رأس می‌داند و برخی دیگر مواد که شامل مردم‌سالاری، مشارکت همگانی، انتخابات عادلانه و آزاد، آزادی، برابری و کثرت‌گرایی، نظارت و پاسخگویی، حکومت اکثریت و رعایت حقوق اقلیت می‌شود، نیز این موضوع را مورد تأیید و حمایت قرار می‌دهند؛ دوم، موادی است که به اسلامیت نظام افغانستان اشاره دارد و همه قوانین را در چارچوب اسلام می‌داند. چنانچه پیش‌تر گفته شد، قرآن کریم حاکمیت الهی را منشأ و آرچه حاکمیت می‌داند و این موضوع به‌صراحت در آیات متعدد قابل فهم است و این‌ها تناقض را منشأ حاکمیت در قانون اساسی افغانستان عیان و آشکار می‌نماید.

برخی معتقدند که برآیند تحلیل و تفسیر مواد ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷ و ۱۴۹ قانون اساسی افغانستان، بیانگر اصالت و اولویت حاکمیت الهی در قانون اساسی افغانستان است. در این طرز تفکر که مبنای آن اعتقاد به حاکمیت مطلق خدا بر جهان و انسان است و حاکمیت ملی را در طول حاکمیت الهی و ذیل آن اعتبار می‌بخشند و تأکید قانون اساسی بر نوع جمهوری اسلامی (مردم‌سالاری دینی) نظام سیاسی از نیز شاهد این ادعا است. جمهوری اسلامی به‌عنوان نظامی که دارای باطن اسلامی و ظاهر انتخابی است، با دموکراسی در سه اندیشه لیبرالیسم و اومانیسم و سکولاریسم، تفاوت و تمایز جدی ماهوی دارد.

قانون اساسی ۱۳۸۲ افغانستان مخالفت با دین مبین اسلام را از سوی هیچ شخص یا نهادی در هیچ شرایطی نمی‌پذیرد. حتی التزام دولت افغانستان به رعایت اسناد بین‌المللی و دموکراسی، مقید به حفظ موازین اسلامی است. پیشنهاد، تصویب، توشیح، ضمانت اجرای قانون (ملی و بین‌المللی) و الحاق افغانستان به کنوانسیون‌های بین‌المللی، فقط در قلمرو معتقدات و احکام اسلامی امکان‌پذیر است. قانون مخالف اسلام، هرچند فرایند تصویب و توشیح را طی نماید، فاقد مشروعیت و ضمانت اجرائی است. مهم‌ترین چالش قانون اساسی در مبحث حاکمیت، غفلت و یا عدم توجه قانون‌گذار از پیش‌بینی نهاد قانونی مستقل و دارای صلاحیت به‌منظور تضمین اسلامیت نظام، نظارت بر فرایند قانون‌گذاری و تشخیص مغایرت یا عدم مغایرت قانون با احکام و معتقدات اسلام است. بایسته‌های تقنین مقتضی جبران کاستی ناشی از این غفلت است. در دین اسلام، انسان به آن دلیل که مسئولیت‌پذیر و صاحب‌اختیار است، در راه تعالی و رشد انسانی خویش دارای نقش اجتماعی نیز هست، لکن در تمام مراحل، اهداف و آرمان توحیدی را مطرح نظر دارد.

در نظام اسلامی هم به فرد و هم به جامعه امعان نظر شده است و هر کدام را دارای مسئولیت می‌داند و منظور از حاکمیت مردمی این است که در هر جامعه‌ای تک‌تک افراد مهم‌اند و هر کدام دارای نقش بوده و دموکراسی مستقیم و انتخابات توسط مردم از همین قبیل است، بدین معنا که هر یک از آحاد ملت اسلامی دارای حق رأی دادن و دخالت در سرنوشت خویش و کشور می‌باشند. منظور از حاکمیت ملت، جمع افراد به‌عنوان یک واحد در نظر گرفته می‌شود. دموکراسی غیرمستقیم نیز توسط نمایندگان مردم از همین جنس است. در حقیقت حاکمیت مردمی و ملی ذکر شده در قانون اساسی افغانستان، در راستای تحقق حاکمیت الهی است. به‌عبارت‌دیگر، با دید وسیع اسلام و توجه به آرای مردم در یک چارچوب مشخص، این دو حاکمیت تا زمانی که مخالف با اراده الهی نباشند مورد پذیرش و استفاده است (سلیمی، ۱۳۹۶: ۸۴).

آر‌خه حاکمیت در قانون اساسی ایران

هیچ تعارضی بین فقه شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در حاکمیت الهی موجود نیست. در قانون اساسی ایران، آرمان‌گرایی الهی، منشأ حاکمیت آمده، محتوایش را اسلامی تعرفه نموده است. در همین راستا حاکمیت ولی فقیه جامع‌الشرایط را مطرح نموده و رأی مردمی، نظارت ایشان و اندیشه شورا را محقق‌کننده حکومت و حاکمیت الهی می‌پندارد و النهایه از غیرقابل تغییر بودن محتوای اصول مرتبط با اسلامیت نظام و ابتدای قوانین و مقررات وفق موازین شرع مقدس و پایه‌های ایمانی سخن گفته که ناشی از امعان نظر به حاکمیت الهی است (الیاسی، ۱۳۹۶: ۱۱۹). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با خصوصیات یکتا و متمایز از دیگر قوانین اساسی به جهت ترکیب حاکمیت هم‌زمان خدا و ملت ممتاز و منحصر به فرد است. طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این دو نوع حاکمیت،

از یکدیگر و منفک و جدا نبوده بلکه هم‌زمان مورد توجه قرار گرفته‌اند (شفیعی، ۱۳۹۱: ۷۷).

الف. برخی از نشانه‌های حاکمیت الهی

اصول مختلفی از قانون اساسی مبین حاکمیت خدایی بوده که دو اصل چهارم و پنجم قانون اساسی مهم‌ترین و اصلی‌ترین آن‌ها است، گرچه اصول دیگری در اجرای این اصول، تدوین شده‌اند. دقت در این دو اصل، شکلی از دو رکن مکمل و کامل‌کننده را ترسیم می‌نماید. در حاکمیت دینی دو عنصر اسلام و رهبری همگام با یکدیگر نقش‌آفرینی می‌کنند: اسلام بیانگر قوانین و مقررات کلی و رهبری بیان‌کننده اجرایی شدن است. این یعنی اسلامیت قوانین کافی نیست، بلکه نظارت عالی رهبری بر قوای سه‌گانه نیز ضروری است. «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و ... این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است». فی‌الواقع مصوبات مجلس شورای اسلامی در ایران بدون تأیید شورای نگهبان فاقد اعتبار قانونی است. همچنین تفسیر قانون اساسی بر اساس اصل ۹۸ و نیز نظارت بر کلیه مراحل انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی وفق این اصل به عهده شورای نگهبان است.

اصل پنجم نیز در باب نقش رهبری است. رهبری بر قوای سه‌گانه، نظارت عالی و نیز ولایت مطلقه دارد. فصل هشتم قانون اساسی به رهبری اختصاص یافته است. در مقدمه قانون اساسی ذیل عنوان ولایت‌فقیه عادل، رهبری را ضامن عدم کج‌روی نهادها و قوای متعدد از وظایف و مسئولیت‌های اصیل اسلامی دانسته است. اصل ۱۰۷ وظایف و اختیارات گسترده‌ای برای رهبری در نظر گرفته است. حاکمیت دینی و الهی در همه ارکان قانون اساسی ایران بازتاب یافته است و هیچ حوزه و یا بخشی خارج از دایره اشراف دین تدوین نگردیده است.

ب. نشانه‌های حاکمیت ملی

علی‌رغم تجلی حاکمیت الهی در قانون اساسی جمهوری اسلامی، حاکمیت مردم نیز در اصول متعدد آن مورد توجه قانون‌گذاران اساسی قرار گرفته و حاکمیت الهی به مفهوم تزینی بودن اراده آزاد آحاد ملت به شرح ذیل در نظر گرفته نشده است. نخست آنکه تأسیس نظام جمهوری اسلامی از طریق همه‌پرسی صورت گرفته است و در اصل اول قانون اساسی به‌صراحت آمده است که «حکومت جمهوری اسلامی با رأی مثبت ملت ایران پایه‌گذاری شده است»؛ بنابراین به‌گونه‌ای خود اسلامیت ناشی از اقبال و اراده مردمی بوده و تدوین و تنظیم قانون اساسی نشانه دیگری از توجه به حاکمیت ملی در ایران است که خود نشانگر تثبیت اراده تاریخی و به‌حق ملت به حساب می‌آید. جمهوریت در قانون اساسی ایران رکنی صوری نبوده و در پیوند عمیق با اسلامیت است. بر مبنای جمهوریت راه هرگونه کج‌روی به‌سوی اقتدار غیرمردمی الی‌الابد بسته است. اصول ۶، ۷ و اصول مرتبط با حقوق ملت و اصل ۱۰۷ در این باب است. مثلاً در اصل ششم که آمده در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی است. در قسمتی از اصل ۱۰۷ که در باب انتخاب رهبری تصریح گردیده است که «تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. تساوی افراد و اشخاص در مقابل قانون، جلوه دیگر حاکمیت ملی در قانون اساسی ایران است. در فصل سوم قانون اساسی ایران که در باب حقوق ملت است، انواع آزادی‌های اجتماعی و حقوق مردم و محدوده هر کدام را بیان کرده که تمام آنچه به‌طور نمونه عرضه گردید، نشانگر حاکمیت مردمی و حاکمیت الهی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است.

نتیجه‌گیری

حاکمیت خدا و مردم در قانون اساسی ایران و افغانستان، به معنای حاکمیت دوگانه متناقض نبوده بلکه نوعی حاکمیت دوسویه هماهنگ است که حاکمیت ملی را در ذیل حاکمیت الهی قرار می‌دهد. از این جهت، حاکمیت ملی در قوانین اساسی جمهوری اسلامی ایران و افغانستان از آنچه در نظام‌های تئوکراتیک و سکولار که بدون رعایت مختصات الهی و بدون توجه به حاکمیت الهی جریان پیدا می‌نماید و یا حاکمیت الهی بلاواسطه ملت و به صورت یک‌سویه و بدون توجه به اراده انسان محقق می‌گردد، منفک می‌شود. مشروعیت در این دو نظام، گرچه از دو منشأ مختلف می‌آید، لکن این دو منشأ دارای چنان ارتباطی هستند که تحقق هر کدام مشروط به تحقق دیگری است.

در دین مبین اسلام، این‌گونه نیست که عنان انحصاری و ویژه امور به نیابت از خداوند متعال در اختیار گروه خاصی باشد تا ایشان به‌طور مستقل به مدیریت امور پرداخته و کسی جز ایشان به‌طور مستقیم با خداوند در تماس نباشد، بلکه همواره نظر و رأی مردم ارزشمند و اثرگذار است. دین در هر دو قانون اساسی ایران و افغانستان، دین اسلام است و مبنا اصلی در هر دو قانون اساسی مدنظر است. در ایران به‌صراحت اصول قانون اساسی، حاکمیت الهی در رأس و حاکمیت مردمی در طول و ذیل آن قرار دارد و هر دو مورد پذیرش قانون اساسی ایران واقع گردیده است. در کشور افغانستان تاکنون ده بار قانون اساسی (و یا شبه آن) به تصویب رسیده است. در آخرین قانون اساسی که مصوب سال ۱۳۸۲ است، آن هم در زمانی که نام رسمی این کشور جمهوری اسلامی بوده و حتی پس از ورود مجدد طالبان و به دست‌گیری حکومت و قدرت تاکنون قانون اساسی جدیدی تصویب نشده است. شاید بتوان این‌گونه گفت در قانون اساسی ۱۳۸۲ افغانستان در کنار واژه حاکمیت از واژه ملی استفاده کرده و این پسوند می‌تواند تکلیف را مشخص‌تر نماید. یعنی اینکه خبطی در نوشتار قانون پدید آمده و در واقع آرچه حاکمیت ذیل قانون اساسی افغانستان الهی است. اما، با توجه دقت‌نظرهای مرسوم در نگارش قوانین و خصوص قانون اساسی، نمی‌توان نشانه‌های حاکمیت مردمی را ندیده گرفت و تطابق دقیق اصول حاکمیت مردمی با آنچه در غرب در جریان است را تصادفی پنداشت. النهایه می‌توان این‌گونه گفت که حاکمیت اصلی در قانون اساسی افغانستان از آن مردم است؛ اما مردمی که باید تمام اصول و ارکان اسلامی در همه اجزاء و عناصر موجود مدنظر داشته باشند.

منابع

- اکوان، علی، (۱۳۹۷). «واکاوی و تبیین تکوین جهان در نگرش فیلسوفان مکتب ایونیا»، تاریخ فلسفه، ۳۲(۸).
- الیاسی، مرتضی، (۱۳۹۶). «تجلی حاکمیت الهی در اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مطالعات انقلاب اسلامی، سال ۱۴(۴۸).
- بروجردی، لیلی، (۱۳۹۷). مفهوم «حاکمیت نوین» یا مفهوم «نوین حاکمیت»، مطالعات توسعه اجتماعی ایران، ۴۴(۱۱).
- بیدهندی، محمد؛ نوروزی ابوذر، (۱۳۸۸). «قرآن کریم و کثرت‌گرایی دینی»، پژوهش‌های میان رشته‌ای قرآن کریم، ۱(۳).
- توانا، محمدعلی، آذرکمند، فرزاد، (۱۳۹۴). «مقایسه حکومت اقتدارگرا و جایگاه مردم در آن در اندیشه «امام محمد غزالی» و «توماس هابز»»، پژوهش سیاست نظری، ۴۹.
- خسروی، حسن، (۲۰۱۸). «تئوری نمایندگی در پرتو فلسفه سیاسی و حقوق عمومی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۲۱(۸۳).
- دبیرنیا، علیرضا؛ اسدآبادی، طیبه، (۱۳۹۵). «حاکمیت مردم در اندیشه سیاسی غرب و اسلام؛ «نظام دموکراتیک» و «نظام مبتنی بر شریعت مقدس در قانون اساسی ایران»»، پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۳(۳).
- رحمت‌اللهی، حسین؛ آقا محمد آقایی، احسان، (۱۳۹۲). «درآمدی بر نقش دولت در فرآیند مشارکت‌پذیری مردم»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، ۵(۳).
- رهبر، عباسعلی؛ مقدمی، مهرداد، (۱۳۹۰). «بنیان‌های حقوقی مردم‌سالاری دینی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مطالعات انقلاب اسلامی، ۸(۲۵).
- سلیمی، عبدالحکیم، (۱۳۹۴). «تحلیل مبانی حاکمیت در قانون اساسی افغانستان»، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- شریعت، جهانگیر، (۱۳۹۸). «کار ویژه‌های دولت از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی (با تأکید بر امنیت نظامی)»، امنیت پژوهی، ۱۸(۶۶).
- شفیعی، محمود، (۱۳۹۱). «حاکمیت خدا و مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، دو فصلنامه حقوق بشر، دوره ۰۷(۲).
- عبدالرحمن، عالم؛ علی پورپاشا، کاسین، (۱۳۹۶). «مفهوم دولت در اندیشه سیاسی ایران دوران قدیم»، فصلنامه سیاست، ۴۷(۱).
- کریمی مله، علی؛ حبیبی، علی، (۱۳۹۵). «ظرفیت سنجی الگودهی مردم‌سالاری دینی ایران به کشورهای مسلمان منطقه»، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۱(۲).
- کمالی گوکی، محمد؛ زمانی‌راد، حجت، (۲۰۱۶). «ماهیت دولت و مبانی تأسیس آن در فلسفه سیاسی هابز و لاک در روایتی پارادایمی»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۲(۳۴).
- موسویان، سید محمدرضا، (۱۳۷۹). «کار ویژه‌های حکومت در اندیشه سیاسی شیخ طوسی»، علوم سیاسی، ۱۲.
- نیلی پور طباطبایی، سید اکبر؛ خزایی، فتاحی اردکانی، حبیب‌الله، (۱۳۹۸). «شناخت وظایف حاکمیتی دولت و اهمیت آن در تنظیم برنامه‌های راهبردی و نظارت بر عملکرد دستگاه‌ها (بررسی چالش‌ها، راهکارها، تلاش‌های صورت گرفته در این خصوص)»، تحقیقات حسابداری و حسابرسی، ۱۲(۴۵).
- هاشمی، سیدمحمد، (۱۳۷۵). «حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، ج ۲، ج ۲، مجتمع آموزش عالی قم، قم.
- ویژه، محمدرضا؛ پتفت، آرین، (۱۳۹۵). «واکاوی مفهوم پسامدرن حاکمیت از دیدگاه حقوق عمومی با تأکید بر اندیشه‌های فوکو»، پژوهش حقوق عمومی، ۱۸(۵۲).

